

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳	پیشگفتار
۷	بررسی علی (ع) در ادیان مختلف
۸	ترجمه متن انگلیسی
۸	علی (ع) و پیشگویی حضرت داوود
۹	علی (ع) و استمداد حضرت سلیمان (ع)
۱۱	ترجمه لوح سلیمان
۲۰	از سفارشات امام علی (ع) به فرزندش حسن بن علی (ع)
۲۴	فرمان امیر المومنین علی (ع) به مالک اشتر
۳۰	خطبه شقشقه
۳۵	منابع و ماخذ درس روش تحقیق دکتر اصفهانی

مقدمه

آن شب مکه حال و هوای دیگری داشت ، زمینش ، آسمانش و مردمانش گویی همه بی قرار بودند ، حتی پرندگان مهاجر و پرستوهای مهاجر که شب هنگام از آسمان مکه می گذشتند گویی نوعی جذابیت و کشش در آن سرزمین حس می کردند و آنجا را امن یافتند . آن شب هر پرنده مهاجر که از آسمان مکه گذر می کرد تا ، ناخودآگاه قصد فرود آمدن داشت تمام موجودات آن دیار را احساس امنیت و آرامش شگفتی داشتند گویا نخل ها تکبیر می گفتند و حلقه زگر بسته بودند و صدای تکبیر و تحلیلشان به آسمان بلند بود مردگان گویا آهنگ خروج از قبور داشتند و پهلوانان نامی عرب و عجم اضطراب خاصی وجودشان را احاطه کرده بود ، بارالها این چه سری است مردم آن دیار قلبهایشان تند تر می تپید و گرمای عجیبی سر تا سر وجودشان را فرا گرفته بود ، همگی از پس روزنه های خانه شان آسمان را می نگریستند ، ستارگان می درخشیدند و لبخند می زدند ، نور عجیبی خانه ابوطالب را در برگرفته بود ابوطالب بی قرار بود ، فاطمه بنت اسد مضطرب و بی قرار بود ، محمد مصطفی نیز شادمان و بی قرار بود همسایگان در انتظار تولد فرزند ابوطالب بودند . آن شب جبرئیل و میکائیل به همراه جمعی از آسمانیان در زمین فرود آمده بودند آنها نیز بی قرار بودند و منتظر عطر خوشی نقصان مکه را معطر کرده بود ، گویا عالم بی قرار بود ، همسایگان در انتظار فرزند ابوطالب بودند ، مدتی گذشت تا اینکه با حادثه شگفتی که رخ داد مردم در ترس و اضطراب فرو رفتند ، خانه کعبه

شکافته شد و فاطمه بنت اسد وارد خانه خدا شد ، سرانجام پس از روزها نگرانی برای دومین بار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد با طفلی نورانی که بر روی دست داشت خارج گردید و طفل را بدست پدر داد اما کودک زیبا و نورانی چشم گشود تا هنگامی که در آغوش گرم محمد رسول خدا قرار گرفت چشم باز کرد و زبان به حقانیت خدا و رسولش گشود . علی ابن ابیطالب با لبخندش جانی تازه به محمد مصطفی بخشید .

آری علی آمد آینه تمام نمای حق آمد ، خوبان آمد و خطب العارفین آمد ، آمد که معنای حقیقی نیکی و عدالت و مروت و شجاعت و معرفت را به جهانیان بفهماند و در وصفش همین جمله بس که :

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

پیشگفتار

بهترین فرصت برای عرض ادب بر صاحت مقدس ابوالائمہ و صاحب لوای غدیر.

آنچه که امروز حضرت علی (ع) پیروش می خواهد شادی مقطعی نیست. آنچه که

مربوط شود به همین زمان و مکان و بعد از گذشت ساعتی اثری نماند از بزرگداشت

مقام عالی حضرت مرتضی علی (ع) بلکه باید در این فرصت تبعیت کنیم در فکر و

عمل به آن بزرگوار که شیعه در لغت به معنای پیرو آمده است که دنبال می کند آن

شخصیت مهم آسمانی را در همه فراز و نشیب زندگی .

ماهر چه داریم از علی (ع) است اگر خدا را می شناسیم به توسط نسخه های

توحیدی است که او آنچه خدا را می خواهد و می خواند به ما می آموزد و انسانیت

در وجود ما حرکت دارد به خاطر تعلیم و تربیتی است که در کوی محبت و عشق آن

حضرت یافته ایم. حیات مقدسی که خداوند اولیائش را در آن قرار می دهد در

عدالت خلاصه می شود که یکی از اسامی حق تعالی عادل است و معنای عدل در

وجود نازنین علی (ع) است . علی برای ما در ۱۳ رجب نیست بلکه در تمام ساعات

زندگی است ، اکثراً" در ۱۳ رجب و ۲۱ رمضان به دنبال مولی هستند .

خیلی افراد به ظاهر او را پذیرفته اند ، نامش را با القاب و عناوین بسیاری می برند اما

در عمل صفرند . نام علی (ع) اگر بدون حضرت (ع) باشد یک اقیانوس معنی دارد

اگر ما طرفدار علی هستیم و راست می گوئیم ، بیاییم پای سفره فرهنگ علی بنشینیم

و دنیا را از دریچه ای که علی بر ایمان می گشاید بنگریم و الا تعارفات خشک بدرد

نمی خورد و چه فایده نه علی به تعارفات جامعه نیاز دارد و نه تعارفات خالی درد جامعه را دوا می کند .

ما وظیفه داریم که خودمان را از هر وابستگی به غیر از علی جدا کنیم ، هر کسی که

ادعای تشیع دارد شیعه نیست ، همه ادعا دارند عادلند و همه ادعا دارند مومن و

نمازگزارند ولی فرمود (شیعه من شای علی) آن کسی که آب نمی نوشد مگر به

نسخه علی ، به بستر نمی رود مگر به حکم علی ، قلمبه دست نمی گیرد مگر به فتوای

علی سخن نمی گوید ، مگر با مجوز علی ، او شیعه است .

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آنچه دیده ای

بازگو ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از

کردگار

درود خدا بر تو ، روزی که چشم به جهان گشودی ، دوران پربرکتی که زیستی و

روزی که دیده از جهان فرو بستی ای علی ، ای عصاره خلقت و ای نمونه بودن .

ای که سراسر زندگانیت فریاد حق بود و تمام کلامت پیام عدالت .

بلند باد دستی که سبزی ایمان تو را به انسانها هدیه می آورد و همیشه گویا با زبانی

که حقیقت تو را می سراپد . کیست که فضائل تو را بشنود و در برابر آن سر تعظیم

فرود نیاورد و کدام صاحبذلی است که اوصاف بی بدیل تو را گوش فرا دهد و از

جان و دل به آن عشق نورزد .

حقانیت تو نیروئیست که هر حق جوئی را به سوی خود جذب می کند و شراره عشقت آتشی است که هر قلبی را می گذارد ، هر جا دلی است به یاد تو می تپد و هر جا چشم حق بینی است ، به حقانیت تو خیره می گردد .

نام بلند تو را در چهارسوی خاک ، نه تنها پیروان عاشقت آتشی است که هر جا قلبی را می گذارد ، هر جا دلی است به یاد تو می تپد و هر جا چشم توحید بینی است به حقانیت تو خیره می گردد . نام بلند تو را در چهار سوی خاک نه تنها پیروان عاشقت ، که هر آزاده و زنده دلی ، با مجد و عظمت یاد می کند تو آن نخل بلندی هستی ، که ریشه در آسمانها دارد و آن رود خروشان که تا ابدیت جاریست ، بی تردید حضور تو بر خاک و آئینه های ادراک سرمدیست . ای معنویت نامکشوف و ای سپید تر از سپیده .

سینه های موحدان حق پرست با شراری از آتش حقیقت تو سوزان است و عارفان خداجو ، در خلوت راز و نیاز خویش نام تو را زمزمه می کنند و ساکنان طریق هدایت به راهنمایی تو می پویند .

اندیشه از عظمت تو حیران است و منطق از تنوع اوصاف تو سرگردان ، ای نیهاوری که در اقیانوس وجود خویش ، عشق و شمشیر ، زهد و سیاست ، علم و عمل ، جهاد و ریاضت و بالاخره ماده و معنا را یکجا فراهم آوردی .

ای که زبانت در گفتن حق همان اندازه بی پروا و قاطع بود که شمشیرت در برانداختن باطل . قرن‌ها از سخنان روح بخش می گذرد ولی هنوز کلامت به روانی باران در جویبار اندیشه ها و در سرزمین روحها ، گلهای زندگی و حیات را می رویاند .

هنوز پیروان عاشقت ، زنگارهای دل را در زلال کلامت می شویند و این راه پر پیچ و خم را به مدد صحیفه نورت می پویند . ای معلم انسان و ای راهنمای بزرگ تاریخ .

تو به انسانها زندگی و به تاریخ عدالت و به مجریان و مظلومان قیام و حرکت آموختی به ما آموختی که بنده کسی نباشیم چرا که آزاد آفریده شده ایم . □ ۱

به ما آموختی که هر ستمگر را دشمن باشیم و هر ستمدیده را یاور . ۲

به ما آموختی که خدا را نه از ترس و نه برای پاداش که به جهت شایستگی عبادت کنیم . ۳ به ما آموختی که همه در برابر حق مساویند و باید با همگان به عدالت رفتار کنیم چرا که یا با ما در دین برادرند و یا در آفرینش برابر ، به ما آموختی که به شمشیرها صبور باشیم ولی بر زنجیرها هرگز .

اینها و هزاران گوازه دیگر از باغهای حکمت توست که حیات و زندگی پیروان راستینت را زیبایی و طراوت تازه بخشید و روح و روانشان را با شبنم گلهای بی خزان ما معطر ساخته است و از خدا می خواهیم تا در شناخت بیشتر این فرامین توفیقمان دهد و شایستگی عمل به آنها را عطایمان فرماید .

۱- نامه ۳۱ نهج البلاغه فیض الاسلام

۲- نامه ۴۷ نهج البلاغه فیض الاسلام

۳- نامه ۵۳ نهج البلاغه فیض الاسلام

بررسی علی در ادیان مختلف :

در کتب مقدس پیشین از آمدن خاتم پیامبران ، حضرت محمد بن عبدالله و جانشین وی

حضرت علی بن ابیطالب بشارت داده شده اما مخالفان نخواستند و نمی خواهند این حقیقت را آشکار کنند بلکه در از بین بردن آن بسی کوشیده اند و می کوشند .

مثلاً" در انجیل صحیفه غزل الغزالات چاپ لندن سال ۱۸۰۰ میلادی باب ۵ آیه ۱ تا ۱۰ سخنانی از حضرت سلیمان ۴ راجع به پیامبر خاتم (ص) و امیرالمومنین (ع) به

طور غیر صریح دارد تا آخر صریحا" می فرمایند :

((خلو محمدیم او دوست و محبوب من است))

ولی در انجیل هایی که بعد از سال ۱۸۰۰ میلادی چاپ شده جمله ((خلو محمدیم))

حذف گردیده است و همچنین لفظ ((ایلیا)) یا ((ایلی)) یا ((آلیا)) که در کتب مقدس

پیشین ذکر شده مخالفان حق می کوشند ثابت کنند که مراد از آن خدایا الیاس یا

مسیح یا یوحنا است نه حضرت علی (ع) .

ناگفته نماند که بعضی از روحانیون با انصاف مسیحی که درباره ((ایلیا)) یا ((ایلی))

تحقیق کرده اند و از زندان غصب رهایی یافته اند ، حقیقت امر را بیان نموده اند . یکی

آنان Mr. J – B – GALLDON است که چنین می نویسد :

In the language of oldest and persent habrew the word ((ALLIA))

or((AILEE))

Is not the meanings of god or alla but this word is showing that in next and last time of this word any one will become nominates allia or ailee

ترجمه متن انگلیسی :

در زبان عبرانی باستانی کلمه ((ایلیا)) یا ((ایلی)) به معنای خدا یا الله استعمال نشده و نمی شود ، بلکه کلمه مذکور نشان می دهد که در زمان آینده یا آخر الزمان شخصی خواهد آمد که نامش ایلیا یا ایلی باشد .

علی (ع) و پیشگویی حضرت داوود :

مطعنی شل قثو تینمرقت پاهینوا فی وز ((ایلی)) متازه امطع ملغ شلو شمائت پزانان
همنیقته خلد قث قل ((حدار)) کمر تو شیهوپلت انی قاه بوتاه خزیمه رث جین
((کعباد)) بته اشود کلیامه کازو قثوتی قتمر ندو بریمه برینم قل خلد ملخ خایوشنی

پم مغلینم عت جنحاریون . ۱

طاعت آن بزرگواری که ((ایلی)) نام دارد واجب است و فرمانبرداری از او همه
کارهای دین و دنیا را اصلاح می کند . آن شخصیت والامقام را ((حرار)) (حیدر)
نیز می گویند .

او دستگیر و مددکار بی کسان و شیر شیران باشد . نیرو و قدرتش بسیار و تولدش
در کعبا (کعبه) خواهد بود بر همه واجب است که دامن آن بزرگوار را بگیرند و
همانند غلام حلقه به گوش اطاعتش کنند . بشنود هر که گوش شنوا دارد و بفهمد هر
که عقل و هوش دارد ، بیندیشد هر که دل و مغز دارد که چون وقت بگذرد دوباره باز
نمی گردد .

این نوشته از نسخه خطی بسیار قدیمی زبور که نزد ((اهزان الله مشقی)) پیشوای دینی مسیحیان بود ، نقل شد و به قول مفتی مصر اگر مسیحیان این نسخه را در دیدگاه عموم مردم بگذارند ، مسیحیت از جهان رخت بر می بندد .

برای اطلاع بیشتر در این باره مراجعه شود به مجله ((الحرم)) قاهره - ذیقعه ۱۳۷۴ هجری .

علی و استمداد حضرت سلیمان (ع) :

در جنگ جهانی اول (۱۹۱۶ میلادی) هنگامی که عده ای از سربازان انگلیسی در چند کیلومتری بیت المقدس مشغول سنگرگیری و حمله بودند ، در دهکده کوچکی به نام

((اونتره)) یک لوح نقره ای پیدا کردند که حاشیه ای به جواهرات گرانبها مرصع و در وسطش خطوطی به حروف طلائی نگارش یافته بود و چون آن را نزد فرمانده خود

میجرائی - این - گریندل بردند هر چه کوشید نتوانست از آن چیزی بفهمد ولی دریافت که این نوشته به زبان اجنبی بسیار قدیمی است و بالاخره این لوح بوسیله

وی دست گردید تا رسید به دست سرپرست ارتش بریتانیا ((لیفترنانت)) و ((

گلدستون)) و ایشان هم آن را به دست باستان شناسان بریتانیا سپردند .

پس از پایان جنگ (۱۹۱۸ م) درباره لوح مذکور به تحقیق و بررسی پرداختند و

کمیته ای تشکیل دادند که اساتید شناخت زبانهای باستانی بریتانیا ، آمریکا ، فرانسه

آلمان و سایر کشورهای اروپایی جزء آن کمیته بودند .

پس از چند ماه بررسی و تحقیق در سوم ژانویه ۱۹۲۰ م معلوم شد که این لوح مقدسی است به نام ((لوح سلیمانی)) و سخنانی از حضرت سلیمان را در بر دارد که به الفاظ عبرانی قدیم نگارش یافته است و ما اکنون خود الفاظ لوح را با ترجمه اش در اینجا می آوریم .

اعضای کمیته چون بر مضمون نوشته لوح مقدس اطلاع یافتند هر کدام با دیده تعجب بر دیگری نگریستند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و پس از تبادل نظر قرار بر این شد که لوح در حوزه سلطنتی بریتانیا گذاشته شود اما چون این خبر به اسقف اعظم انگلستان (LORD BISHOP) رسید یک نامه محرمانه ای به کمیته نوشت که خلاصه اش این است :

(اگر این لوح در موزه گذاشته شود و در دیدگاه مردم قرار گیرد ، اساس مسیحیت متزلزل خواهد شد و سرانجام خود مسیحیان جنازه مسیحیت را بر دوش بلند نمود در قبر فراموش دفن خواهد کرد . لذا بهتر آن است که لوح مذکور در خانه کلیسای انگلستان گذارده شود و جز اسقف کسی آن را نبیند .

برای کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب (Wonder ful stories of Islam) چاپ لندن صفحه ۲۴۹ .

کسانی که این لوح را دیدند و بینش داشتند گرایشی عجیب به اسلام پیدا کردند و همان وقت بین دو نفر از دانشمندان به نام ((ولیم)) و ((تامس)) پیرامون لوح

گفتگوهایی شد که به اسلام آوردن هر دو انجامید سپس ولیم ، کرم حسین و تامس
حمل حسین نامیده شد .

ترجمه لوح سلیمانی :

الله

ایلی

محمد

بامتول

حاسین

حاسن

یاه احمد ! مقذا = ای احمد به فریادم برس یاه ایلی ! انصطاه = یا علی مرا مدد

فرمای

بامتول اکاشی = ای بتول نظر مرحمت فرمای

یاه حاسن ! اضومظع = ای حسن کرم فرمای

یاه حاسین ! بارفو = یا حسین خوشی بخش .

و سلیمان صوه عتخب زالهلاذ اقتا = این سلیمان اکنون به این پنج بزرگوار استغاثه

می کند . بزت الله کم ایلی = و علی قدره الله است (شکل لوح سلیمانی (۱))

((علی و کشتی نوح علیه السلام))

در ژوئیه ۱۹۵۱ م گروهی از دانشمندان معدن شناس برای معدن یابی مشغول زمین

کاوی بودند که ناگهان به تخته چوبهای پوسیده برخوردند و پس از کاوش معلوم شد

که آنها چوبهای بسیاری در زیر زمین وجود داشته که گذشت زمان آنها را کهنه

پوسیده ساخته است و از علائمی دریافتند که باید این چوبها غیر عادی و مشتمل بر راز نهفته ای باشد. این بود که با دقت کامل زمین را شکافتند و در نتیجه، تخته چوبهای پوسیده و چیزهای دیگری از آنجا درآوردند و در آن میان تخته چوب مستطیلی یافتند که همه را به حیرت انداخت زیرا در اثر گذشت زمان کهنگی و پوسیدگی به تمام چوبها راه یافته بود جزو این تخته که چهارده اینچ طول و ده اینچ عرض داشت و حروفی چند بر آن نقش بسته بود.

برای اطلاع بیشتر در این باره مراجعه شود به مجله الاسلام دهلی، فوریه ۱۹۲۷ م و مسلم کرانیکل لندن - ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ میلادی.

دولت روس برای تحقیق و بررسی درباره این تخته چوب در ۱۷ فوریه ۱۹۵۳ م کمیته ای تشکیل داد که اعضای آن باستان شناسان و استادان شناخت زمانهای تحقیق بودند و ما اکنون نام و عنوان آنان را در اینجا می آوریم.

۱- سولی نوف - استاد دانشگاه مسکو (بخش زبانها)

۲- ایفاهان خینو - استاد دانشگاه و استاد شناخت زبانهای باستانی در دانشکده رچانیا.

۳- میثلن - سوفارتگ - رئیس اداره باستان شناسی.

۴- تانمول گورت - استاد زبانها در دانشکده کیفزو.

۵- دی - راکن - عتیقه شناس و استاد دانشگاه لنین

۶- ایم - احمد کولاد - ناظم اداره تحقیق زنکوسن

۷- میجر کولتوف - ناظر دفتر تحقیق دانشکده استالین .

بالاخره پس از هشت ماه تحقیق و کاوش ، اسرار آن تخته چوب برای کمیته کشف

گردید و معلوم شد که این تخته چوب از کشتی حضرت نوح (ع) است که برای تمین

و مددخواهی چیزهایی بر آن نوشته و بر کشتی نصب کرده است . در وسط تخته یک

تصویر پنجه نمایی وجود داشت که عباراتی چند به زبان سامانی بر آن نگاشته بود .

کمیته تحقیق ، پس از ۸ ماه فکر و دقت و زحمت نوشته مذکور را خواندند و به

حروف روسی درآوردند .

جهت اطلاعات بیشتر :

ماهنامه (ТАИАИИИ 306) مسکو نوامبر ۱۹۵۳ و مجله (Weebly - Mirror)

۲۸ دسامبر ۱۹۵۳ و روزنامه الهدی قاهی ۳۱ مارس ۱۹۵۴

سپس استادان زبان باستان شناس بریطانیا MR . N . F . Mahs الفاظ مذکور را به

انگلیسی چنین ترجمه کرد :

O . Mygod My Helper . heep My Hand With Mercy Andwith your
holy bodies :

Mohamad . Ali - shabbar . shabbir . fatema .

They All Ave Biggests And Honour ables .

The world Established for Them .

Help Me By Their Names .

you can Befrm To

1 . Right ای خدای من

، ای مددکار من به لطف و مرحمت خود و به طفیل ذات مقدس . محمد ایلیا ، شبیر ، شبیر ، فاطمه ، دست مرا بگیر . این پنج وجود مقدس از همه با عظمت تر و واجب الاحترام هستند و تمام دنیا برای آنان بر پا شده است . پروردگارا به واسطه نامشان مرا مدد فرمای . تو می توانی همه را به راه راست هدایت نمائی .

۱ - ماهنامه (starof Bartania) چاپ لندن ژانویه ۱۹۵۴ و مجله

Sunlight . Manchstor ۲۳ ژانویه ۱۹۵۴ و مجله (london weehly Mirror)

۱ فوریه ۱۹۵۴

فصل دوم

نگاهی به نهج البلاغه ، کتاب حق و حقیقت

آن روز که نهج البلاغه علی ابن ابیطالب (ع) بیطرفانه و با دقت رسیدگی شود ، از

تمامی مکتبهای اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و فلسفی بی نیاز خواهیم شد .

استاد علامه محمد تقی

جعفری (ره)

نمی خواهیم با این چند جمله نهج البلاغه علی (ع) را معرفی کنیم ، زیرا اگر قهرمانان

علم و فلسفه ، معرف حقیقی گذشتگان را تا امروز بتوانند از نهج البلاغه استفاده کنند

بالاخره شناسائی های فردا برای آنها مجهول است . در صورتی که نهج البلاغه تنها کتاب دیروز و امروز نیست بلکه کتاب فردا هم هست زیرا تشریح انسان و جهان در نهج البلاغه به طور جاودانی انجام گرفته است . قوانینی که در روش انسان و جهان فرموده است ساخته شده زمان و مکان نیست تا محدود به چهار دیواری عصری و حداکثر قوی بوده باشد هر عصری می رسد و نوابغی تربیت می کند و باندازه فهم و اطلاعاتشان از نهج البلاغه استفاده می کنند .

کدامین کتابست که معنای زندگی را مانند نهج البلاغه توضیح داده و درد و درمان منحصر آن را مشخص نموده و حقیقت آن را چنان که هست بفهماند ؟

آیا می توان در غیر از نهج البلاغه مفهوم زندگی و مرگ اسرار آمیز را دریافت ؟
نهج البلاغه که نمایانگر گوشه ای از اندیشه بلند و آسمانی حضرت علی (ع) است .
از یکهزار سال پیش به صورت کتاب در اختیار جهان و جهانیان قرار گرفته و دنیا را با تحسین و حیرت روبه رو کرده است .

این کتاب ، مجموعه ای از گفتارها ، پند و اندرزها ، نامه ها و نوشته ها ، سخنان کوتاه و پرفخر امام بزرگوار است که توسط دانشمند برجسته اسلامی ((سید رضی)) در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری گردآوری شده است . سید رضی سخنان والا و نوشته های بی همتای امام (ع) را در کتاب نهج البلاغه به سه بخش اصلی تقسیم کرده که ترتیب آنها چنین است :

۱- خطبه ها ۲- نامه ها ۳-

سخنان کوتاه

۱- خطبه : مجموعه گفتارهایی است که امام جمعه برای مسلمانانی که در نماز جمعه

شرکت کرده اند بیان می کند ، در این گفتارها مسائل و مطالب گوناگونی مطرح

می شود تا ضمن آن آگاهی های لازم به امت مسلمان داده شود . آگاهی هایی

درباره توحید و خداشناسی ، اصول عقاید اسلامی ، بخشها و مسائل قرآن ،

فلسفه بعثت پیامبران و مسئله ظهور آخرین امام موضوع است و امامت و هر

مسئله دیگری که مطرح ساختن آن لازم باشد مانند مسائل گوناگون سیاسی و

اجتماعی که در جامعه مسلمانان پیش می آید .

از این رو امام جمعه در خطبه های خود پیرامون اینگونه مسائل نیز توضیحات لازم را

می دهد تا ذهن امت مسلمان نسبت به آنها روشن شود و فریب دشمنان خدا و دین

خدا را نخورند .

اما باید دانست که خطبه های امام علی (ع) مخصوص روزهای جمعه نبوده بلکه

چون در دوران حکومت آن حضرت نماز تمام روزهای هفته به صورت جماعت

خوانده می شد ، همیشه برای ایراد خطبه فرصت مناسب وجود داشت . امام (ع)

نیز هرگاه که مسئله فوری و مهمی پیش می آمد که لازم بود با مسلمانان در میان

گذاشته شود بر منبر قرار می گرفت و به ایراد خطبه و روشنگری ذهن مسلمانان می

پرداخت ، خطبه هایی که در نهج البلاغه گردآوری شده ، تنها ۲۳۸ خطبه از صدها خطبه آن حضرت است .

با این حال بخش خطبه ها در نهج البلاغه از دو بخش بعدی که نامه ها و سخنان کوتاه امام علی (ع) را در بردارد مفصل تر و بلند تر است . خطبه های نهج البلاغه بیشتر در موضوع توحید و خداشناسی بحث درباره رسالت و معرفی مقام والای رسول اکرم (ص) ، مسائل اخلاقی و قرآنی ، مسائل سیاسی و اجتماعی جهان اسلام و دعوت مسلمانان به شرکت در جهاد و استقبال از شهادت در راه خدا و دین خدا بیان شده است . ۲- نامه ها : بخش نامه های نهج البلاغه آثاری را که از قلم

گهربار آن حضرت تراوش کرده است دربردارد و این آثار عبارت از نامه هایی است که امام علیه السلام که امام علیه السلام ، پیرامون مسائل و حکومت اسلامی و امت مسلمان ، برای دوستان و نزدیکان و حتی برای دشمنان خود نوشته است .

همچنین نامه ها و فرمانهایی است که آن حضرت برای فرمانداران و استانداران و مسئولان حکومتی امور مسلمانان نوشته و در هر یک عالیترین اصول حکومت و

کشورداری بهترین راه خدمت به مردم و به خصوص حفظ حقوق افراد ضعیف و طبقه مستضعف را تعیین کرده و کارکنان حکومت اسلامی را به رعایت یکایک این دستورات موظف ساخته است .

علاوه براینها مکاتباتی هم که آن حضرت درباره مسائل گوناگون با طبقات مختلف مردم داشته ، در همین بخش نهج البلاغه قرار گرفته است . در این مکاتبات و اصولاً

در تمام نامه ها و نوشته های امام (ع) علاوه بر مسائل گوناگون آن روز از یک سو اصول زندگی در پرتو اسلام و در حکومت اسلامی بیان شده و از سوی دیگر مسائل تربیتی و اخلاقی و اعتقادی اسلام از دیدگاه آن حضرت روشن شده است .

۳- سخنان کوتاه : سومین بخش نهج البلاغه دربردارنده سخنان کوتاه امام (ع) است که بیشتر آنها از یک یا دو جمله فشرده تشکیل شده است . اما همین گفته های بسیار کوتاه و یکی دو جمله ای که بین مردم به ((کلمات قصار)) معروف شده ، هر یک دریایی از معنی را در خود جای داده است . کلمات قصار علی (ع) بیشتر در بر دارنده پند و اندرزهای آن حضرت و راهنمایی های بی نظیری درباره روش صحیح اعتقادی و تربیت اسلامی است .

مطالب عمیق و پرمعنایی که در این جمله های کوتاه وجود دارد ، چنان است که دوست و دشمن آن را همچون سایر آثار گسترده و مفصل امام پس از قرآن کریم و گفتارهای رسول (ص) عالی ترین راهنمای بشر برای زندگی پاک و سعادت دانسته اند . طوری که هر کدام از این سخنان فشرده صدها درس زندگی و سرمشق انسانیت و خوب بودن و خوب زیستن ، در خود نهفته دارد . پس از آشنایی مختصر با مطالب سه گانه نهج البلاغه اکنون باید گفت که :

نهج البلاغه علاوه بر داشتن مطالب عمیق و معانی والا و ارزنده و مفاهیم انسان ساز خود از لحاظ ظرز نگارش نیز مقام ارجمندی دارد .

فرموده های امیر مومنان (ع) همگی مسحون از فصاحت است و در مرتبه اعلاى بلاغت پیوسته باید دیده بدان سخنان گهربار دوخت در خاطر سپرد و فن فصاحت و بلاغت آموخت . اما از میان آن سخنان دو اثر را همیشه پیش رو داشت و با درک معانی و عمل بدان همت گماشت وصیت نامه مالک اشتر چون دستور العملی برای زمامداران نیز وصیت او به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) برای آموزش فرزندان . دیگر از نکات مهمی که باید در کتاب نهج البلاغه متوجه شویم این است که بعضی از بیخبران ساده لوح و یا مطلعین مغرض گمان کرده اند که نهج البلاغه ساخته شده شریف رضی است و علی (ع) مقدار کمی از آن را فرموده اند ، این غرض ورزی از ابن خلکان شروع شده و عده دیگری از او پیروی نموده اند .

اولاً "مقدار علم و حکمت ادبیات سید رضی در دسترس هست . دیوان آن مرحوم بهترین معرف اوست ، سید رضی اگر در وصف اول شعرا و ادبا هم فرض شود ، اهل حکمت و اجتماع و اقتصاد و پارسائی نیست یعنی کوچکترین خطبه های علی (ع) که در حکمت و اجتماع و غیر ذلک وارد شده است . با افق مکرر سید رضی مناسبت ندارد . ثانیاً : خطبه ها و نامه های آن حضرت چنان که در نهج البلاغه امروزی موجود است پیش از تولد سید رضی در کتابها ثبت شده بود ، تقصیر بی اطلاعی و غرض ورزیهای تعصب آمیز است نه این که خدای نخواست سید رضی گزاف گویی کرده است .

ثالثاً: " کیست از زمان علی بن ابیطالب تا زمان سید رضی بلکه تا امروز که بتواند با آن بلاغت حقائق مختلفی را با اسلوب یکنواخت بیان کند ، خطبه ها و نامه های پیش از اسلام و بعد از اسلام عرب اغلب مورد مشاهده است تا حال صدها کتاب در این موضوع نوشته شده است ، آیا می توان اسلوب خاص نهج البلاغه را در یکی از آنها پیدا کرد ؟

رابعاً: " جعل و پرداختن کلام و نسبت دادن آن به کس دیگر از مقام شامخ و شخصیت دینی سید رضی بسیار بدور است . بعضی از آقایان مخالفین در اثبات عقاید تقلیدی خود نه تنها از تفسیق مرد عادلی فروگذاری نمی کنند بلکه در این راه حاضرند که ابوطالب پدر علی (ع) و ابوذر را کافر بدانند . بلکه اطراف علی (ع) را از این ستارهای درخشان خالی کنند و برای این اشخاص هیچ گونه اهمیتی ندارد که سید رضی را دروغگو قلمداد کنند ، زیرا در تاریخ بعضی از آقایان دروغگویی هم هنر بخصوصی است .

دو علت مهم برای انکار نسبت نهج البلاغه به علی (ع) در نظر گرفته اند :

۱- در مقام برتری علی (ع) طرفداران او نهج البلاغه را در مرحله اول نشان می دهند و در نتیجه می گویند: اگر دیگران هم به مقام علی (ع) می رسیدند لااقل ثلث یا ربع نهج البلاغه هم از آنها نقل می شد و به عبارت روشن تر علی (ع) نهج البلاغه دارد و دیگران چه دارند ؟

۲- در جاهای زیادی از نهج البلاغه علی (ع) عدم رضایت خود را از گذشتگان بطور صریح فرموده است و این معنی کاشف است از عدم اعتناء مردم به کلمات و توصیه های پیغمبر اکرم (ص) که درباره علی فرموده بود و بهر حال چاره اندیشیدن و عقاید را بی طرفانه و از روی تواریخ مسلم مورد کنجکاوی قرار دادن بهتر از مشوق کردن واقعیات است .

بهترین دلیل که برای اثبات صدور نهج البلاغه از امیرالمومنین (ع) موجود است این است که تاکنون شنیده نشده است ، بلکه محال است کسی بتواند ادعا کند که هیچ یک از خطبه ها و نامه های نهج البلاغه از علی بن ابیطالب صادر نشده است زیرا تمامی محدثین و مورخین شیعه و سنی اتفاق دارند که عده ای از محتویات نهج البلاغه به طور یقین از امام صادر شده است . اگر چنین اتفاق را کسی تصدیق کند مجبور است که بگوید تمام محتویات از علی (ع) است ، زیرا اگر کسی کوچکترین آشنایی به ادبیات عرب داشته باشد بدون کوچکترین تردید خواهد گفت تمام محتویات نهج البلاغه به یک سبک و اسلوب بوده و از یک نفر صادر شده ، آری اگر آفتاب در نور پراکنی خود احتیاج به تصدیق غرض ورزها داشت ، پیش از میلیونها سال فضای پهناور را وداع می کرد و در گوشه مجهول و مبهمی می خزید .

از سفارشات امام علی (ع) به فرزندش حسن بن علی علیه السلام :

آن را هنگام بازگشت از صفین در حاضرین نوشته است از پداری که در آستانه فناست و چیرگی را پذیرا است زندگی را پشت سر نهاده و بر گردش روزگار گردن

داده ، به شکوهنده جهان است و آرمنده سرای مردگان و فردا کوچنده از آن ،
فرزندی که آرزومند چیزی است که بدست نیاید ، رونده راهی است که به جهان
نیستی درآید .

فرزندی که بیماریها را نشانه است و در گرو گذشت زمانه تیر مصیبتها بدو پیران
است و خود دنیا را بنده گوش به فرمان ، سوداگر فریب است و فنا را وامدار و بنده
مردن و هم گوینه اندوهای جان آزار و عمها را همنشین است و آسیبها را نشان به
خاک افکنده شهوت هاست و جانشین مردگان ، اما بعد از آنچه آشکار از پشت کردن
دنیا برخود دیدم و از سرکشی روزگار و روی آوردن آخرت برخویش سنجیدم ، مرا
از یاد جز خویش باز می دارد و به نگرسیستم بدانچه پشت سر دارم نمی گذارد جز که
من هر چند مردمان را غمخوارم ، بیشتر غم خود را دارم ، این غمخواری رأی مرا
باز گردانید و از پیروی خواهش نفسم حقیقت کار را برایم آشکار نمود و مرا به کاری
راست واداشت که بازچه ای در آن نبود و به حقیقتی رو به رو ساخت که دروغی
آن را یا بود .

تو را دیدم که پاره ای از منی بلکه دانستم که مرا همه جان و تنی چنانکه اگر آسیبی
به تو رسد بمن رسیده و اگر مرگ سر وقت تو آید رشته زندگی مرا بریده ، پس کار
تو را چنان کار خود شمردم و این اندر زها را به تو راندم تاتو را پشتیبانی بود ، خواه
من زنده بمانم تو را در کنار یا مرده و جایگزین دارالقرار .

تو را سفارش می کنم به ترس از خدا و پیوسته در فرمان او بودن و دلت را به یاد او آبادان نمودن به ریسمان اطاعتش چنگ در زدن و کدام رشته استوارتر از اطاعت خدا میان خودداری اگر بگیریش و بدان آری ، دلت را به اندرز زنده دار و به پارسائی بمیران و به یقین نیرو بخش .

پسرکم چون دیدم سالیانی را پشت سر نهادم و به سستی در افتاده ، بدین وصیت برای پیشدستی کردم و خصلتهائی را در آن برشمردم از آن پیش که مرگ بشتابد و مرا دریابد و آنچه در اندیشه دارم بتو ناگفته ماند یا اندیشه امنیز همچون تنم ، نقصانی بهم رساند یا پیش از نصیحت من پاره ای خواهشهای نفسانی بر تو غالب گردد یا فریبندگیهای دنیا ترا بفریبد ، پس همچون شتری باش گریزان و سرسخت و نافرمان و دل جوان همچون زمین ناکشته است . هر چه در آن افکنند بپذیرد پس به ادب آموختنت پرداختم پیش از آنکه دلت سخت شود .

پس این وصیت را در عهده ات می گذارم و تو را به خدا می سپارم و بدان پسرکم آنچه بیشتر دوست دارم از وصیتم بکار بندی از خدای ترسیدن است و از آنچه بر تو واجب داشته ، بسنده کردن ، رفتن به راهی که پدرانیت پیمودند و پارسایان خاندانت بر آن راه بودند .

پس پسرکم وصیت مرا نیک دریاب و از بکار بستن آن روی متاب و بدان آنکه مرگ را بر سر آدمی می آورد همان است که زندگی را در دست دارد و آنکه می آفریند همان است که می میراند و آنکه نابود می سازد آن است که بازمی گرداند و آنکه به

بلا می آزماید هم او عافیت عطا می فرماید و بدان که جهان بر پای نمانده جز بر سنتی که خدا کار آن را بر آن رانده که یا نعمت است و یا ابتلا و سرانجام پاداش روز جزا یا دیگر چیزی که خواست و بر ما نا پیداست .

و بپذیر از رشک نا بجا که آن درستکار را به نادرستی کشاند و پاکدامن را به بدگمانی خواند و هر یک از خدمتکارانت را کاری بعهده بگذار و آن را بدان کار بگمار تا هر یک وظیفه خویش بگذارد و کار را به عهده دیگری نگذار و خویشاوندانت را گرامی بدار که آنان چون مال تواند که بدان پروا می کنی و ریشه توانگر به آن باز می گردی و دست تو که بدان حمله می آوری دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و بهترین داوری را از وی برای تو درخواست دارم ، امروز و هر زمان هم در این جهان و هر در آن جهان

((والسلام))

فرمان امیر المومنین علی (ع) به مالک اشتر :

مالک پسر حارث نخعی بود ، رد یکی از پیکارها تیری بر گوشه چشمش اصابت کرد و اثری از آن به جای ماند و بدین جهت او را مالک اشتر نامیدند .

مالک اشتر در تاریخ سرداران اسلام یادگارهایی برجسته دارد و می توان گفت فتوحات اسلام در شام و آسیای صغیر مرهون فعالیت و فداکاری او بوده است .

مالک از صمیمی ترین و خدمتگذارترین یاران امیر المومنین علی (ع) و در همه کارها او را یاری می نمود .

آنگاه که قشون شام برای تصرف مصر بدان جا شتافت و محمد بن ابی بکر والی

جوانسال آنجا شکست یافت ، امیرالمومنین مالک را به فرمانداری مصر برگزید و با دستورات کامل بدان سوی فرستاد .

اما هنوز به مصر نرسیده بود که تحریک معاویه بوسیله نافع یکی از غلامان عثمان که در خدمت او بود و کینه اش را بدل داشت ، مسموم گردید مالک را در خدمت امیرالمومنین مقامی ارجمند و عزیز بود بدان سان که پس از مرگش اشک ریزان می

فرمود :

مالک برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم

و باز می فرمود :

کیست که چون مالک تواند بود ؟ او بازوی من بود که در مرز کشور مصر از دوشم

بیفتاد و در خاک نهان شد .

اینک ترجمه فرمانیست که امیرالمومنین علی (ع) هنگام اعزام او به مصر صادر فرموده است و جامع ترین دستورات جهان باقی را در بردارد.....

بسم الله الرحمن الرحيم

این فرمان است که بنده خدا علی امیرالمومنین به مالک پسر حارث نخعی معروف به اشتر عطا می کند و به موجب آن فرمانداری کشور مصر و خزانه خراج آن را بدو می سپارد و نیز اختیارات سپاه اسلام را که در آنجا متمرکزند تحت فرمان او می گذارد. استناد این فرمان مالک اشتر مامور است که شئون اجتماعی و اقتصادی مصریان را تحت نظر مستقیم خویش در آورده، به آبادی آن مملکت جدا قیام کند.

در این فرمان بیش از همه چیز پسر حارث را به پرهیزگاری و اطاعت خداوند متعال وصیت می کنم و از او انتظار داریم که در انجام اوامر الهی دقیقه ای فروگذار نکند. ما باز خاطر نشان می نمائیم که سعادت هر دو جهان به رضای خداوند گروگان است. آنچنان که بی خشنودی خدا، هیچ طاعت پسندیده مقبول نخواهد افتاد.

فرماندار مصر موظف است که از احکام مقدس اسلام، با تمام وسایلی که در دست دارد طرفداری کند و به آن کمک نماید تا در مقابل به یاری و نصرت ایزد متعال امیدوار باشد. فرماندار مصر باید دیو هوس و مشتتهیات خود را همچون پارسایان پیوسته به زنجیر دهد و عبادت مقهور و محبوس دارد، زیرا عفریت نفس آتشی است خاموش نشدنی و فروزان، اگر دمی انسان را غفلت زده بیند، ناگهان دوزخ آسا شعله می گردد و خرفی سعادت دنیا و حیات او را خاکستر کند.

یوسف مصر در دادگاه عشق ، با همان دامن پاک و گریبان دریده که بر عصمتش
گواه و صادق بودند ، چنین گفت :

((من خود را تبرئه نمی کنم و یکباره بار گناه را بر دوش ظریف ذلیخا نمی گذارم ،

زیرا اهریمن نفس همواره افسون کند و آدمی را به ناشایست وا دارد ، جز در پناه
خداوند مهربان کس از وسوسه او ایمن نتواند بود))

ای مالک هیچ میدانی آنجا که اکنون با سیطره و سلطنت تو اداره می شود کجاست ؟

آنجا کشور مصر است ، آنجا سرزمین فراعنه و بارگاه پادشاهان بزرگست که
فراخنای جهان در جولان کمیت ایشان میدانی تنگ و نارسا بود ، مصرکشوری

کهنسال و دیرین است که با روزگار کشتی ها گرفته و به تمام گرما و سرمای جهان
نبرد کرده است ، تا امروز همچون تو حکمرانی را بر سینه وسیع و پرطاقت خویش

مشاهده می کند و در زندگی طولانی خویش پادشاهان دادگر دید و همچنان تاجداران
بیدادگر ، آگاه باش که در تاریخ روزگار نام تو در صفحه بیدادگران با ننگ نگاشته

نیاید ، آنچنان که تو در کار پیشوای پیشین خود نگران بودی ، مردم نیز رفتار تو را
به دقت بیشتری مراقبت می کنند و از کار و کردار تو غافل نیستند و آنچه تو درباره

وی می گفتی ، بشنو که درباره تو نگویند.

خداوند گوشه شنواست که گفتار بندگان خویش را همی شنود و به داد دادخواهان
رسیدگی و توجه همی فرماید .بنده پرهیزگار ناگزیر است سخت حساس و بیدار باشد

، تا زبان کسان به دشنام و تشفیع او آلوده نگردد .

ای مالک برای روزگار سختی چه ذخیره ای بهتر از نیکوکاری می توانی گذارد ؟

آیا کدام پس انداز از عدل و داد برای ملوک و حکمرانها بها دارتر تواند بود ؟ پس بر غضب و شهوت خویش مقتدر باش و از آنچه بر تو حلال نیست سخت بپرهیز .

دانی که نفس پرهیزگار کدام است ؟ آن که در تمام حوادث زندگی بر هوس خویش پا گذارد و در داوری کاملاً بی طرف و میانه رو باشد .

ای مالک مهربان باش و رعیت را با چشمی پرعاطفه و سینه ای لبریز از محبت بنگر .
زهار نکند ای چوپان که در جامه شبانی گرگی خونخوار باشی و در لابه لای پنجه های لطیف چنگالهای دلخراش و جانفرسای پنهان داری ؟

الا ای فرمان فرما ، فرمانبرداران تو از دو صنف بیرون نیستند : یا مسلمانند که با تو یک کیش و دین دارند و یا پیرو مذاهب بیگانه که با تو هم نوع و همجنسند .

ای بشر آنها هم بشرند ، همچنان که تورا در زندگی لغزشی در پیش است ، آنها نیز بدون لغزش نخواهند بود . پس باید با آن دیده در آنها بنگری که توقع داری خداوند در تو بنگرد .

ای مالک تو بر مصر حکومت می کنی و امیرالمومنین بر تو ، ولی پروردگار بی همتا بر ما همه ، یعنی بر عالم وجود حاکم مطلق و پادشاه تواناست . او که ما را امام و والی بر بندگان خود قرار داده آزمایشی حکمی کند تا چگونه این وظیفه خطیر را به پایان می رسانیم ، تو ای سلحشور ، تو ای قوی پنجه ، با هر که نبرد می کنی با

خدای نتوانی جنگید . او توانا و مقتدر است نه هیچ کس از دست انتقامش نتواند
گریخت و نه از لطف و مرحمتش بی نیاز تواند بود .
مالک : انصاف و عدل سرلوحه برنامه حکومت است . تو که با خانواده و عشیره خود
به مصر می روی و ممکن است برخی از مصریان را بیش از دیگران دوست بداری ،
هرگز در قضاوت و داوری این گونه تعلقات را مراعات مکن .

دادگاه خانه ملت است و قانون حق عموم . در مقابل قرآن خویشاوندی و علاقه
خصوصی هرگز موقعیت و احترام نخواهد داشت . کلام منادی آزادی و مساوات
است و عموم مسلمانان باید از این ندای آسمانی برخوردار گردند .

ای پسر حارث اگر چنین نکنی و همگان را با نظر مساوی ننگری ، بر بندگان خدای
ظلم کرده ای و خداوند توانا را به دشمنی خویش برانگیخته ای ، آری هر کس ستم
کند دشمن خدا خواهد بود . دشمنی با خدا کار آسانی نیست وای بر آن کس که
آفریدگار کائنات برخصومتش اراده کند ، چه زود که دست حق پر زمینش زند و
عاقبتش را در دو جهان تباه کند .

ای پسر حارث ، خدای خود را غافل مپندار که او همیشه در کمین ستمکاران است .
فریاد بندگان را به دقت گوش کند و کوچکترین مظلومه از بزرگترین کسان صرف نظر
نفرماید . می دانی که محبوبترین صفتها برای زمام دار در همه حال چیست ؟ آن که
همواره در راه زندگی میانه رو و متوسط باشد و عدلش مانند اجر رحمت سراسر

کشور را در سایه گیرد و با جدیت تمام بکوشد که زیر دستانش را راضی و خشنود سازد. ای مالک از خشم مردم بترس که نمونه ای از خشم خداوند قهار است.

همیشه مقربان و نزدیکان خود را فدای مصلحت عموم کن، زیرا ویژگیان هر چه از تو برنجد هرگز بار بخش توده قابل مقایسه نیست. چاپلوسان ثناگورا از خود بدوردار زیرا آن ناکسان همیشه طالب نعمت و آسایشند و روز سختی چه آسان تر به چنگ بلا سپرده خود به گرد دیگری حلقه زنند.

باری تا می توانی با پرهیزگاران درآمیز و در معاشرت عناصر صالح پایه دولت خویش استوار کن ولی در عین حال فراموش مکن که آنها هم بشرند از غرایز رذیله

و سوسه نفس منزه نیستند یعنی در همه حال که همنشین دانشمند و با تقوای خو را می نوازی بیدار باش تا چشم طمع بر دین تو نگشاید و از مقامت سوء استفاده نکنند.

علاوه بر این باید دانست که افراط در مهربانی رعیت را مغرور کند و به کبر و نخوتش سوق دهد تا درجه ای که کار به جاهای باریک بکشاند.

من و تو هر دو سربازیم و سزاوار است بنام عزیزترین آرزوهای خود از مقام

الوهیت درخواست کنیم که عمر ما را در خاک و خون میدان پیکار به پایان رساند و فضیلت شهادت نصیبمان کند تا در آن جهان گلگون کفن و سپید روی از خاک

برخیزیم.

پسر حارث، در این جا فرمان ما به پایان همی رسد و سرانجام تو را همان سخن

گویم که رسول اطهر در پایان زندگانش به من گفت:

ای پسر ابوطالب نماز بگذار و از مال خویش تهیدستان و مستمندان را بهره من ساز
و بر زبردستان مهربان و مشفق باش .

((انا الى الله راغبون . والسلامُ على رسولِ الله و لا قوه الا بالله العلی العظيم))

خطبه شقشقه

((ذلکَ شَقَشَقَهْ هَدَّرتْ ، ثُمَّ قَرَّتْ)) آن شعله ای بود که برافروخت و فرونشست .

امیرالمومنین علی (ع) این خطابه را که در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه ایراد کرده
بود دفعتاً بر احساساتش غالب شده که سخن را بریده به شقشقه شتر تشبیه فرمود
:

به خدا آن کس که جامه خلافت را بر تن ناموزون خود پوشیده بود بهتر می دانست
که این پیراهن تنها بر اندام من رسا و متناسب است . خوب دانسته بود که فلک امامت
بی محور وجودم جرخ نمی خورد و این آسیا را تا من گردش ندهم کار نخواهد کرد .
من همان کوه بلندی هستم که نهرهای فضیلت و دانش از آغوشم سیل آسا فرو
ریخته و مرغزار زندگی را که در پناه من دامن گسترده ای است سرسبز و سیراب
می کند . اما هیچ مرغ بلند پرواز نمی تواند بر بالای قله ام آشیان گیرد ، زیرا شاهباز
فکررا پروازی بدین اوج و بلندی میسر نیست . با این همه از غوغای اجتماع بر کنار
مانده و دامن از آن آلودگان نادرست در پیچیدم و با تعجب رفیقان نیمه راهم را می
نگریستم .

پیش خود گاهی فکر می کردم که باهمین تن تنها از جای برخیزم و با این که یک دست صدا ندارد ، برای احیای حق خود دنیا را پراز همه و آشوب سازم . ولی عاقبت مصلحت دیدم بر این تیرگی خیره کنند که اکنون افق اسلام را فرا گرفته است صبر کنیم. تنم خوب است در این ظلمت مواج که پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر می سازد و ندای وجدان را با فجیع ترین وضعی خفه و خاموش می کند ، بردبار و متحمل باشم . صبر در کام من بسیار تلخ و ناگوار مزه می داد ، چنان که احساس می کردم پیوسته خاری جانگزی در چشم من نشسته که آسوده ام نمی گذارد یا استخوانی در پشت مجرای گلویم را فرو بسته دمیدن نفسم را تنگتر می سازد ، چرا ناگوار نباشد که میراث من مانند گویی دست به دست به بازیچه گردش می کرد و حرمتی که در دوره پیغمبر (ص) مانند حریم خدا محترم بود ، دیگر احترام نداشت .

اعشی همدانی شعری مناسب حال من دارد آنجا که می گوید :

((این زندگی که اکنون بر پشت ناهموار شتر در بیابانها می گذارم ، با زندگانی

باشکوه و اعیانی حیان برادر جابر قابل مقایسه نیست))

من در عهد پیغمبرمانند حیان مقامی شریف داشتم و پس از پیغمبر (ص) اعشی همدان شرم که باید با شتربانی و عذاب بسازم ولی باز هم صبر کردم او که در ایام حیات خود می گفت ((تا پسر ابوطالب زنده است من شایسته امامت نیستم)) ولی شگفتا هنوز چند روزی از عمرش باقی بود که عروس خلافت را برخلاف شرع در

آغوش دیگری انداخت ، در آغوش مردی خیره سر و بدخوی که زندگیش سراسر اشتباه و سراسر اعتراف و پوزش بود . قومی که در کنارش می زیستند به زحمت به او به سر می بردند و از اخلاق ناستوده و زننده اش رنج می کشیدند برآستی این مرد به شتر سرکش شبیه بود که رشته مهار از سوراخ بینی اش عبور کند و شتر سوار را به حیرت و تردید اندازد . اگر عنان را فروپیچد پرده های بینی شتر پاره شود و اگر به حال خود رهایش کند به خیره سری از پرتگاه فروافتد .

من در طول این همه مدت ب این همه محنت و عذاب جز شکیبایی چاره ای نداشتم و مسلمانان را در این بلای طاقت فرسا با دیده دقت و عبرت می نگریستم چه شورای عجیب ! من در شورائی عضویت یافتم که هرگز در زندگی خود چنین روزی را پیش بینی نمی کردم . من یک تن از شش نفر کسانی بودم که همای خلافت بر بالای سرشان پرواز می کرد تا بر کدام کس سایه پیروزی اندازد ؟

من با پنج نفر هم سنگ و هم ترازو شرم که در حیات پیغمبر تحت فرمان من مانند سربازان جنگ می کردند و خیال همانندی من بر خواب شیرینشان هم حرام بود . باز هم تسلیم حوادث شده در شوری حضور یافتم و در فراز و نشیب از آنها متابعت کردم . در آن انجمن که به جز دین و تقوی همه چیز مراعات می شد و پای خویشاوندی و دوستی و هزاران ننگ و رسوایی دیگر هم در میان بود پس از سه روز قرعه خلافت به نام سومین کس اصابت کرد .

همان طور که در پهلوی شتر از فرط علف خوردگی برآمده است سینه این مردم هم از عداوت و کینه من مالمال و گرانبار بود . پسر عموهایش فرصت را غنیمت شمرده به اتکاء مقام خلیفه دست ستم از آستین برآوردند و خوب از خجالت طرفداران متعصب خود بیرون آمدند تا سرانجام با مویی سپید و رویی سیاه در جامه خون آلوده به خاک رفت . دیگر حوصله خلافت از من صلب شده بود و قوایم را در این مدت طولانی و طاقت فرسا از دست داده بودم ولی انبوه مردم که مثل یال کفتار یک جا جمع شده و از چهار طرف دست به دامانم زده بودند به طوری که دو پهلوی من از فشار درد گرفته بود و از این گذشته می ترسیدم دو یار پیغمبر (ص) حسن و حسین در زیر دست و پا ناچیز شوند ، ناگزیرم کرد جامه شبانی برتن بپوشم و براین گله مرگ زده و پراکنده پرستاری و مهربانی کنم .

طولی نکشید همان هایی که با اصرار و تمنا دست بیعت و متابعت به من داده بودند تبعیتم را زیر پای گذاشته ، همسر پیغمبر (ص) را در هودجی زره پوش با گروهی مردم نادان بسیج کردند و در بصر ((جنگ جمل)) بر پا ساختند .

بلافاصله گروهی خدانشناس و تبه کار که عثمان هم در راه تعدی و ستم آنها خدا شده بود جنگ خونین صفین را تهیه دیدند و سنگ خونخواهی عثمان به سینه زدند . عاقبت کار به جایی رسید که حافظان قرآن و پیروان صمیمی من از یمن بیرون رفتند و در ساحل نهر نهروان به دست برادران خود ناچیز و نابود شدند . اینان مگر نشنیده بودند که خداوند در قرآن مجید چه فرموده ؟

((ستمکاران جاه طلب در روز رستاخیز مشمول رحمت ما نخواهند بود))

مرا شنیده اند ولی پرده غفلت و هیجان هوس و آن دیده بینایشان را کور کرده از ادراک حقایق محرومشان داشته است . به خداوند توانا سوگند که تنها غم مسلمانان و

ستمدیدگان بینوا مسئولیت سنگین خلافت را بر گردنم انداخت و گر نه هر چه زودتر عنان این مرکب خیره سر را بر پشتش می انداختم و مانند دنیا طلاقش می دادم . در

آن هنگام باور می کردید که دنیای محبوب شما در نظر من از مردار نیز پست تر است .

معنی شقشقه :

شقشقه در لغت کیسه ای سرخ و ستبر است که شتران نر آن را هنگام نفس زدن از دهان بیرون کرده و پنهانش می سازند و در نگاه اول بیننده آن را با زبان اشتباه می گیرد .

منابع و ماخذ

ایلیا حکیم سید محمود سیاکلوتی و ترجمه آقای سید محمد

مختار شاهی

نهج البلاغه سید رضی

نهج البلاغه فیض الاسلام

فرهنگ نهج البلاغه مصطفی رحیمی نیا

دیوان شهریار سید محمد حسن بهجت تبریزی متخلص به شهریار